

بنیان‌های صلح پایدار و عادلانه در قانون اساسی

افغانستان

داکتر سید علی مطهری^{۱*}

چکیده

صلح آرزوی دیرینه بشر بوده و هست، اصلی‌ترین مطالبه انسان افغانی نیز بوده، هست و خواهد بود. منظور از صلح پایدار و عادلانه در این تحقیق، نه تنها فقدان جنگ بلکه رفع هر نوع تهدید و خطر از زندگی جمعی، تضمین آزادی‌ها و حق‌های انسانی و شهروندی، رفع فقر، ناامنی، بی‌عدالتی، تبعیض و فساد از جامعه است. نوشته حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که بنیان‌های صلح پایدار و عادلانه در قانون اساسی چیست؟

هریک از فرازهای مندرج در مقدمه قانون اساسی^۲ و برخی مواد دیگر آن، گویای واقعیت‌ها، خواسته‌ها، اهداف و آرزوی‌های همیشگی شهروندان افغانستان و از دلایل

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

۲. در مقدمه قانون اساسی بعد از ایمان و توکل به خدا و باور به دین اسلام، در بخش‌های آن چنین مقرر شده است: «مردم افغانستان با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر کشور ما وارد آمده است، با درک این‌که افغانستان واحد و یکپارچه به همه اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد، به‌منظور تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، به‌منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی، به‌منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم، به‌منظور تقویت بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دفاعی کشور... این قانون اساسی را مطابق به واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه‌جرگه... تصویب کردیم (قانون اساسی، ۱۳۸۲: مقدمه).

اصلی ضرورت تحقق صلح در این کشور محسوب می‌شود. تحلیل و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بنیان‌های صلح و دست‌یافتن به آن، در قانون اساسی به‌طور واضح تسجیل یافته است. پذیرش این وثیقه ملی و اصلی‌ترین سند حقوقی و سیاسی و تطبیق آن، از تضمینات اصلی و زمینه‌ای برای برقراری صلح پایدار و عادلانه در افغانستان به‌شمار می‌رود.

واژگان کلیدی: عدالت، صلح پایدار، صلح عادلانه، قانون اساسی.

مقدمه

جنگ و صلح، به‌عنوان دو همزاد، دو متضاد و دو پدیده کهن و دیرینه، در طول تاریخ زندگی انسان وجود داشته و مطرح بوده است؛ چنان‌که امروزه همزیستی مسالمت‌آمیز و توسل به زور به‌عنوان دو مقوله متضاد از موضوعات مهم حقوقی، سیاسی و فلسفی در نظام‌های سیاسی داخلی و بین‌المللی به‌شمار می‌روند. تاریخ زندگی جمعی بشر مملو از رویدادهای بی‌شمار از منازعات و جنگ‌های کوچک و بزرگ در سطح افراد، قبیله و طایفه در مقابل دیگری، دولت‌شهرها یا دولت‌کشورها با یکدیگر بوده است. اکنون نیز بسیاری از کشورها در مقابل هم و یا شهروندان یک کشور در مقابل دیگری، به هر دلیلی، درگیر جنگ و کشمکش‌های خونین و زیان‌بخش جانی و مالی می‌باشند؛ اما افغانستان از این جهت حالت ویژه به خود گرفته است؛ یعنی این کشور حداقل بیش از چهاردهه به‌گونه‌ای دوامدار درگیر جنگ و منازعه سنگین بوده و شهروندان این کشور از نعمت صلح، ثبات و امنیت، رفاه و آرامش محروم می‌باشند.

مقوله «صلح» همواره یکی از دغدغه‌های اصلی در اندیشه‌ها و مکاتب فلسفی بوده است؛ چنان‌که «صلح پایدار و عادلانه» در حوزه سیاست و حقوق در سطح داخلی و بین‌المللی اهمیت خاص پیدا کرده است؛ از این رو، امروزه ما شاهد تغییر در مفهوم و معنای صلح هستیم. در قدیم صلح بیش‌تر به «نبود جنگ» تعریف می‌شد؛ اما اکنون رویکردهای نوین^۱ از صلح مفهوم گسترده‌تر و مثبت ارائه می‌کند و به‌منظور ایجاد صلحی پایدار، همه عوامل برهم‌زننده صلح مورد توجه قرار می‌گیرند.

با وجودی که جوامع انسانی همیشه در تلاش تحقق صلح پایدار و عادلانه بوده‌اند که در سایه آن بتوانند در امنیت و آرامش زندگی کنند و در مسیر توسعه و عدالت اجتماعی قرار گیرند؛ اما تا کنون چنین صلحی در بسیاری از جوامع تحقق نیافته است. به همین جهت، موضوع صلح، اکنون به‌دلیل پیچیدگی‌های حاکم در زندگی جمعی و وجود منافع مشترک و تضاد آن منافع با یکدیگر، جایگاه و منزلت ویژه را در میان صاحب‌نظران به خود اختصاص داده است. پرداختن به صلح و مسائل آن،

به دلیل گستردگی موضوعی و ابعاد مختلف جغرافیایی که دارد، مباحث خاصی به خود را می‌طلبد؛ اما صلح در افغانستان، می‌بینیم که در جای‌جای از قانون اساسی به ارزش‌ها و بنیان‌های صلح‌ساز؛ هم‌چون: جمهوریت نظام سیاسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی، انتخابات و دموکراسی، مشارکت سیاسی، توسعه و امنیت پرداخته شده است که هر کدام به‌تنهایی می‌توانند برای تحقق خود، از مهم‌ترین دلایل و توجیحات ضرورت اصل صلح و ایجاد صلح پایدار و عادلانه در افغانستان به‌شمار روند.

در این نوشته، تلاش شده است تا به این پرسش حقوقی- سیاسی که بنیان‌های صلح پایدار و عادلانه در نظام حقوقی افغانستان چیست؟ پاسخ تحلیلی و میناشناختی با تکیه بر آموزه‌ها و اصول مندرج در قانون اساسی افغانستان ارائه کند. جواب اجمالی سؤال یادشده بر این فرضیه استوار است که مبانی و مؤلفه‌های صلح پایدار و هم‌چنین صلح عادلانه در قانون اساسی تسجیل و بازتاب یافته است. ایجاد چنین صلح و دست‌یافتن به آن، با پذیرش و تطبیق قانون اساسی و اصول مندرج در آن، امکان‌پذیر است. با وجودی که بحث صلح پایدار و عادلانه به‌صورت نظری و تطبیقی و گاهی هم معطوف به کشور خاصی با استفاده از منابع تحقیقی مرتبط مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است؛ اما در عین حال، عنوان مقاله فوق، بر اساس مطالعه و ارزیابی نگارنده که به‌صورت تحلیلی- تحقیقی ارائه شده باشد، کدام سابقه‌ای ندارد. روش تحقیق در این نوشتار تحلیلی- توصیفی بوده و بر گردآوری اطلاعات و داده‌های کتابخانه‌ای استوار است.

مفهوم‌شناسی واژگان

تحلیل و تبیین مؤلفه‌ها و عواملی مندرج در قانون اساسی در مورد صلح پایدار و عادلانه و برآیند آن، معطوف به تفسیر درست از مفردات موجود در عنوان مقاله و سایر اصطلاحات مرتبط است؛ بنابراین، نخست ناگزیر باید به تبیین و معناشناسی واژگانی؛ چون: صلح، امنیت، عدالت، صلح پایدار، صلح عادلانه پرداخت و سپس بنیان‌های صلح پایدار و عادلانه را در مطابقت با قانون اساسی افغانستان مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

۱. برخی از مقالات علمی و پژوهشی در زمینه صلح پایدار و عادلانه عبارتند از:

میرمحمدی، معصومه سادات (۱۳۹۰)، «مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان‌محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه منتفکران شیعی»، مجله معرفت ادیان، سال دوم، شماره هشتم، / جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۶)، «بررسی و تبیین مقوله صلح در نظریه مدینه المسأله (شهر صلح) فارابی و نظریه صلح پایدار کانت»، مجله جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره سوم، / مهدی، براتعلی پور (۱۳۹۴)، «صلح پایدار و عدالت سیاسی جهانی»، مجله سیاست جهانی، شماره ۱۱، / صادقی، زهرا (۱۳۸۸)، «تبیین دو مفهوم صلح و عدالت و جایگاه آن در سیاست خارجی دولت نهم»، مجله راهبرد توسعه، شماره ۱۷، / محمودی، سیدعلی (۱۳۸۵)، «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۰.

۱. صلح

صلح در همه ادیان آسمانی و جوامع بشری، به عنوان یک ارزش و کمال مطلوب، مورد توجه و اهتمام جدی بوده است. ثبات و پایداری و در عین حال سعادت یک جامعه در صورتی تأمین می شود که بر پایه صلح و محبت قرار داشته باشد. واژه صلح در فرهنگ های عمومی فارسی به معانی آشتی، دوستی، همزیستی مسالمت آمیز، مقابل جنگ و کینه و... آمده است (دهخدا، ۱۳۸۲: صلح/معین، ۱۳۹۰: صلح)؛ چنان که در لغت نامه های عمومی عربی نیز به سلم، نیکوساختن، همزیستی مسالمت آمیز، اتفاق میان مردم، آرامش، پایان خصومت و... معنا شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ: ۵۱۷/۲/ قرشی، ۱۳۷۱: ۱۴۲/۴). در ترمینولوژی حقوقی، صلح به حالتی گفته می شود که در آن، جنگ حکم فرما نباشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴: ۴۰۸). به طور کلی، صلح در تعریف رایج و متداول برابر با عدم جنگ بوده است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۹۱)؛ اما امروزه درک و فهم صلح با بروز بحران هایی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، زیست محیطی و نظامی در جهان کمی دشوارتر شده و معانی متعدد، گسترده تر و فراگیرتر از فقدان جنگ پیدا کرده است. در واقع، این معنا، مبنای انواع و اقسام برای صلح می باشد؛ از قبیل صلح منفی که دربرگیرنده عدم برخورد نظامی و عدم جنگ است. صلح مثبت که اساس آن، مبارزه با فقر، گرسنگی، تبعیض و آزادی و عدالت های بشری است. با این دیدگاه، صلح مساوی با عدم برخورد نظامی نیست؛ بلکه فقر، گرسنگی، تبعیض، فقدان دموکراسی، حکومت ناکارآمد و نقض حقوق بشر، به عنوان زمینه ساز تهدید صلح و امنیت بین المللی تلقی می شوند (اشرفی، ۱۳۹۳: ۸۸).

۲. امنیت

بدون شک، همان طوری که وجود امنیت به عنوان مهم ترین رکن ثبات در جامعه و حیاتی ترین نیاز زندگی فردی و جمعی انسان به شمار می رود، نبود امنیت نیز مهم ترین دل مشغولی و نگرانی شهروندان یک جامعه محسوب می شود. امنیت به لحاظ معنایی، عبارت از اطمینان خاطر است که بر اساس آن، افراد در جامعه ای که زندگی می کنند، نسبتاً به حفظ جان، حیثیت و حقوق مادی و معنوی خود بیم و هراسی نداشته باشند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۲۷۶). به طور کلی، واژه امنیت به نوعی احساس روانی اطلاق می شود که در آن به خاطر مبرابردن از ترس، وضعیت آرامش و اطمینان خاطر احساس می شود. در مفهوم کلی، امنیت به برحذر بودن از خطراتی اطلاق می شود که منافع و ارزش های انسان ها را مورد تهدید قرار می دهد (اشرفی، ۱۳۹۳: ۸۶).

هرچند صلح و امنیت به لحاظ لغت، دو کلمه متفاوت و مستقل از هم اند؛ اما به لحاظ معنایی آن قدر مقارنت و شباهت مفهومی دارند که گویا یک معنا در دو کلمه منعکس شده است. بر همین

اساس، نسبت صلح و امنیت همان نسبت دو بال پرواز برای پرندگان می‌ماند که حرکت و رسیدن به مقصد بدون آن دو امکان‌پذیر نیست و در واقع، صلح و امنیت دو روی یک سکه‌اند. سنت آگوستین، از علمای معتبر مسیحیت، مفهوم صلح را همان «نظم در آرامش» تعریف می‌کند که هم بر زندگی درون انسان و هم بر زندگی بیرون انسان صدق می‌کند (صادقی، ۱۳۸۸: ۲۹۱).

امنیت به‌عنوان شرط بنیادین حیات انسانی، در تمام اسناد بین‌المللی حقوق بشر انعکاس یافته و مورد تأکید قرار گرفته است.^۱ در قانون اساسی افغانستان نیز تأمین «امنیت» از وظایف اساسی دولت دانسته شده است (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۵). در گذشته‌های دور، برداشت از مقوله «امنیت» شبیه معنای متبادر از صلح منفی بوده و تنها به نبود تهدید و خطر نظامی خلاصه می‌شد؛ اما اکنون مؤلفه‌ها و عناصر امنیت شامل تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زندگی شهروندان در یک جامعه می‌شود.

۳. عدالت

عدالت، هم‌چون صلح، در همیشه تاریخ در تمام کتاب‌های آسمانی، به‌عنوان یک کمال مطلوب در یک جامعه سالم مورد توجه و تأکید بوده است. در تعریف عدالت آمده است: عدالت کمال مطلوبی است که انسان اجتماعی برای نیل به آن، هیچ‌گاه فراغت نمی‌یابد، حکمتی است که با امید به آن، ده‌ها سال زندگی پرمراست را بر خود هموار می‌سازد و بالأخره، در جست‌وجوی آن به سرای باقی می‌شتابد (هاشمی، ۱۳۸۴: ۷۹). عدالت مفهومی است که اندیشمندان و فلاسفه، ژرف‌بینانه، در پی آن بوده و بدان پرداخته‌اند تا با توجیه خردمندانه آن، بشر را به سوی سعادت راهبری کنند. از نظر افلاطون، عدالت «بخشی از از فضیلت انسانی و در همان حال، زشته‌ای است که مردمان را در داخل دولت‌ها به هم می‌پیوندد؛ به عبارت بهتر، خصلتی است که در آن واحد، هم انسان را خوب می‌سازد و هم او را اجتماعی بار می‌آورد.» (فاستر، ۱۳۵۸: ۵۷-۵۸). از عدالت، به عامل اتحاد جامعه و ایجاد نظم در آن نیز تعبیر شده است: «عدالت را باید در نظم، در همدلی، در سلسله‌مراتب طبیعی و در تقسیم کار مبتنی بر آن جست. عدالت است که بر جامعه حکومت می‌کند، به آن سامان می‌بخشد و همه اجزا و افراد مدینه را با یکدیگر متحد می‌سازد.» (کویره، ۱۳۶۰: ۷۵-۷۶).

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، ماده ۳: «هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.»، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶، ماده ۹، فقره ۱: «هرکس حق آزادی و امنیت شخصی دارد.» دیگر منابع حقوق بشری، مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۳)، کنوانسیون آمریکایی (۱۹۷۸) و منشور افریقایی حقوق بشر (۱۹۹۵).

۴. صلح پایدار

صلح پایدار به وضعیتی گفته می‌شود که صلح برای همیشه و دایمی با تمام سازوکارها، بسترها و زمینه‌های خود توأم با تضمینات و تعهدات لازم در میان شهروندان یک جامعه برقرار شده باشد. ثبات سیاسی و آرامش اجتماعی مستحکم و ماندگار است که در پرتو حاکمیت قانون، برابری شهروندی، وجود آزادی‌های مدنی، تسامح و مدارای اجتماعی، مشارکت سیاسی، توزیع و تقسیم عادلانه امکانات مادی و سرمایه‌ها و فرصت‌های شغلی در میان اتباع کشور به دست آید.

صلح پایدار واژه‌ای است که نزدیک به سه قرن پیش توسط «امانوئل کانت»، فیلسوف مشهور آلمانی، در رساله‌ای با همین نام، مطرح شد. کانت در این رساله که یک طرح فلسفی است، در صدد ارائه طرحی ماندگار برای اتحاد ملل برای ایجاد و پاسداری از صلح در سطح جهان و در نتیجه، سوق دادن جامعه جهانی به سوی یک جمهوری جهانی است. این کتاب کوچک، دربرگیرنده اندیشه‌های کانت درباره بنیادی‌ترین جنبه‌های جنگ و صلح میان ملت‌ها و پیش‌زمینه‌ها، شرایط و موانع بر سر راه صلح در نظام بین‌الملل است (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۳۳۶). کانت اصولاً جنگ را بزرگ‌ترین شری می‌داند که ممکن است دامان بشریت را بگیرد. وی علاوه بر بیان پیش‌شرط‌های مقدماتی برای تعلیق جنگ‌ها و درگیری‌ها، به ارکان اصلی صلح پایدار و نهادینه‌شدن آن نیز می‌پردازد (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

هرچند طرح و رویکرد کانت که ترکیبی از ایده‌های آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه است، در مورد «صلح پایدار» و عناصر سازنده آن بیش‌تر به وضعیت بین‌المللی و جنگ‌های خانمان‌سوز در میان کشورها خلاصه می‌شود. در این طرح تلاش شده است تا یک چارچوب منطقی برای ختم جنگ و نزاع در سطح بین‌المللی ارائه نماید و از این رهگذر، شرط‌های بنیادین؛ چون: نظام جمهوری، فدراسیون دولت‌های آزاد و حق جهان‌شهری (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۴۱) به‌عنوان سازه‌های اصلی یک صلح دایمی مطرح و مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ اما طرح چنین صلحی در حل بحران‌های ناشی از جنگ در درون نظام‌های سیاسی و داخلی کشورها نیز با برخی از مکانیزم‌های حقوقی و سیاسی مندرج در قوانین داخلی، به‌منظور اعاده ثبات و آرامش، «ختم منازعه و استقرار صلح دایمی قابل استفاده و مطالعه است.

۵. صلح عادلانه

«صلح عادلانه» بیش‌تر دارای صبغه دینی و اسلامی است که در حوزه شریعت و فقه سیاسی کاربرد دارد. این اصطلاح بعد از این‌که تعبیر «صلح پایدار» از سوی آقای کانت مطرح شد، وارد ادبیات سیاسی و حقوقی شد. برخی از نویسندگان به‌صورت مقایسه‌ای بحث‌های نظری را درباره تفاوت‌ها

و مشابهت‌های این دو مقوله، یعنی صلح پایدار با رویکرد لیبرالی و صلح عادلانه با رویکرد اسلامی، مطرح کردند و اختصاص دادند.

عدالت در اسلام به این معناست که هر چیزی در جای خود قرار گیرد؛ بنابراین، صلح عادلانه، وضعیت متعادلی است که در آن همه مردم از حقوق حقه خود بهره‌مند می‌شوند. از آنجا که اسلام دین جهانی بوده و در عین حال، مبانی و الگوهای صلح عادلانه را در تعالیم خود جای داده است، صلح عادلانه را می‌توان نسخه‌ای از صلح اسلامی تلقی کرد که همه جامعه بشریت را خطاب قرار می‌دهد (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۶).^۱ به تعبیر دیگر، عدالت به صلح اعتبار و ارزش می‌دهد؛ چنان‌که گفته شده است: صلح عادلانه یعنی اگر صلح بر مبنای عدالت و مصداق عدالت قرار گیرد، مقبول و در غیر این صورت پذیرش آن جای تأمل است (ساعد، ۱۳۹۰: ۶۰).

ایده «صلح عادلانه» ضمن این‌که به تبع ارکان خود ریشه در فطرت انسان دارد، رویکردی غایت‌مدار و جامع را نسبت به حیات اجتماعی انسان در پیش گرفته است. صلح در نگرش صلح عادلانه، هم در مفهوم منفی آن، یعنی عدم جنگ، و هم در مفهوم مثبت آن، یعنی استقرار آرامش و ایجاد بستر مساوات و عدالت، مطرح می‌شود (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۷). صلح عادلانه، قرائت صلح از معنای عدالت است که البته خود نه تنها محتوای الگوهای صلح بلکه شکل و صورت‌بندی جامعه بین‌المللی معاصر را نیز با تحول و دگرگونی‌های اساسی مدنظر قرار می‌دهد. به واقع، چون عدالت به‌مثابه اکسیری است که آرمان بشر بوده و صلح را پایدار و استمرار خواهد بخشید، آنچه از نظر شکلی و محتوایی باید در تحقق این الگو انجام داد، باید عمل آورد (ساعد، ۱۳۹۰: ۳۷).

برآیند معناشناسی واژگان این است که بازتاب مؤلفه‌های صلح پایدار و عادلانه در قانون اساسی افغانستان به یک نحوی ترکیب و تلفیقی از دو رویکرد مطرح نسبت به صلح است: یکی رویکرد لائیک و لیبرالی به صلح پایدار است که مبتنی بر الزامات عقلی، حقوق بشری و اخلاقی است. دیگری رویکرد دینی و خدامحوری مبتنی بر صلح عادلانه است که مبنای صلح را تأمین عدالت می‌داند. صلح پایدار با محوریت عدالت، همان صلح عادلانه است. بنابراین، برای تحقق آن، باید از سازوکارهای حقوقی و سیاسی و چارچوب نظری مندرج در قانون اساسی استفاده شود و برای ختم جنگ و عوامل آن صلح دائمی و عدالت‌محور جایگزین گردد؛ از این رو، صلح بدون عدالت و عدالت بدون صلح،

۱. به نقل از:

Saed, Nader, " An Introduction to Conceptual Frameworks of Just Peace Discourse", in : Saed, N. (ed). (Right to Just Peace, Islamic World Peace Forum, 2011, p. 2541.

هیچ‌یک نمی‌توانند به نیکی آرمان راستین بشری را هویدا سازد و هیچ‌کدام به‌تنهایی نمی‌توانند نماد حقیقت شوند.

بنیان‌های صلح پایدار و عادلانه در قانون اساسی

امروزه، از نظر حقوق بین‌الملل، حق بر صلح یا زندگی در صلح، یکی از مصادیق نسل سوم حقوق بشر یا حقوق همبستگی به‌شمار رفته و در اسناد بین‌الملل مربوط به حقوق بشر به گونه‌های مختلف تسجیل و تضمین شده است. در رهیافت حق‌محور نسبت به تحقق و پیگیری صلح، انسان از حق بنیادین و اساسی به داشتن صلح برخوردار است؛ صلحی که چارچوب آن تمامی زندگی بشری است؛ صلحی که نه‌تنها خود یک حق است بلکه بستر دیگر حقوق او نیز هست (ساعد، ۱۳۹۰: ۷).

در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر تأکید شده است که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یک‌سان و انتقال‌ناپذیر آن اساس آزادی، عدالت و «صلح» را در جهان تشکیل می‌دهد (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸، مقدمه). هم‌چنین، در قطع‌نامه ۳۳/۷۳ مجمع عمومی ملل، مصوب ۱۹۷۸، چنین مقرر شده است: «هر ملتی و هر انسانی، بدون توجه به نژاد، آگاهی از بد و خوب، زبان و یا جنسیت، دارای «حق ذاتی در صلح» است. احترام به این حق، هم‌چنان برای دیگر حقوق بشر، علاقه مشترک تمام بشریت است و برای پیشرفت تمام ملل اعم از کوچک و بزرگ در همه زمینه‌ها، شرط صرف نظر نکردنی است.» (فرزام، ۱۳۹۴، شماره ۲۲۱۸).

از منظر بین‌المللی رسیدن به صلح پایدار و عادلانه، نیازمند ایجاد «فرهنگ صلح» است. به اساس تعریف سازمان ملل متحد، فرهنگ صلح، عبارت از مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، شیوه‌های رفتاری و سبک‌های زندگی است که خشونت را نفی می‌کند و از منازعه پیش‌گیری می‌کند و می‌کوشد ریشه‌های درگیری را شناسایی کند و از طریق گفت‌وگو بین افراد، گروه‌ها و ملت‌ها آن‌ها را حل کند (یزدانی، ۱۳۹۴: ۱۴۰). هم‌چنین، دانشمندان فن حل صلح‌آمیز منازعات به‌خاطر به وجود آمدن صلح عادلانه و دیرپا به این باورند که قبل از همه در یک جامعه باید «فرهنگ صلح» ایجاد شود. فرهنگ صلح، به‌معنای احترام به کرامت انسانی، رعایت حقوق بشر، پایبندی به آزادی مشروع انسان‌ها، جلوگیری از نفرت، خشونت، جنگ و حل منازعات از طریق شیوه‌هایی مبتنی بر عدم خشونت، مانند آشتی، مذاکره، میانجی‌گری و مصالحه می‌باشد (راهی، ۱۳۸۹: ۲۵).

به همین جهت، راهبردهای مشارکت در ایجاد فرهنگ صلح از نظر یونسکو عبارتند از: تشویق آموزش صلح، حقوق بشر، دموکراسی، دیگرپذیری و تفاهم بین‌المللی؛ ترویج حقوق بشر و مبارزه با تبعیض؛ حمایت از تحکیم روندهای دموکراتیک؛ تشویق کثرت‌گرایی فرهنگی و گفت‌وگوی بین

فرهنگ‌ها؛ مشارکت در پیش‌گیری از مناقشات و تحکیم صلح پس از درگیری (کریمی، ۱۳۹۰: ۲۷۴). در حقوق داخلی کشورها نیز «حق بر صلح» مورد شناسایی و تأکید قانون‌گذاران قرار گرفته است. در فرمان توشیح قانون اساسی، از ملت افغانستان به‌عنوان مردم صلح‌دوست یاد شده است و تأکید شده که با تصویب قانون اساسی صلح در این کشور تأمین شود. در جای جای این سند سیاسی و حقوقی، سازوکار رسیدن به صلح دائمی و در عین حال عادلانه نیز پیش‌بینی شده است. هم‌چنان در مقدمه آن آمده است: با درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری و با توجه به واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، این سند مورد تصویب و تأیید قرار می‌گیرد. اینک برخی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و بنیان‌های تأمین‌کننده صلح پایدار و عادلانه که به خوبی در قانون اساسی افغانستان انعکاس یافته است، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد.

الف. جمهوریت

از سوی صاحب‌نظران علوم سیاسی و حقوق‌دانان در مورد جمهوریت و نظامی مبتنی بر آن، سخن فراوان گفته شده است. فارغ از طرحی مباحثی؛ چون: خاستگاه و بستر تاریخی، مبانی و مکانیزم ایجاد جمهوریت، گونه‌های نظام جمهوریت در کشورهای مختلف و دیگر مطالب مرتبط که خارج از مجال این نوشته است، تنها به بخش معنایی و عنصر بودن آن در ایجاد صلح، به اختصار پرداخته می‌شود. در لغت‌نامه‌ها، کتاب‌ها و فرهنگ‌های سیاسی برای واژه جمهوریت تعریف‌های متعدد نقل شده است. برخی می‌نویسند: «به رژیم‌هایی که در رأس قوه مجریه آن، فرد یا افراد انتخابی قرار گرفته باشند، اصطلاحاً رژیم جمهوریت اطلاق می‌گردد.» (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۲۴۲). در جای دیگر آمده است: «جمهوریت، به مفهوم سپردن حق حاکمیت به جمهور مردم است که در تعیین نوع نهاد حاکمیت و سیر تداوم آن، نقش اصلی را ایفا می‌کنند و در سه حیطه قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت و دادرسی جلوه‌گر می‌شود.» (نوایی، ۱۳۸۰: ۱۵۵). هم‌چنین، نوشته شده است: جمهوریت، بهترین صورت حکومت دموکراسی است؛ منتها جمهوریت بیان‌کننده صورت و قالب حکومت است و دموکراسی بیان‌کننده محتوای آن. در واقع، حکومت جمهوریت به حکومت فردی، استبدادی، موروثی و خاندانی خاتمه می‌دهد و قدرت را به مردم می‌سپارد، حسب موارد مدت زمامداری آن متفاوت است (آشوری، ۱۳۶۶: ۱۱۱). در تعریف نسبتاً جامع و مانع آمده است: جمهوریت طرز حکومتی است که بر اساس دموکراسی یا غیر دموکراسی، مردم آن حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خودشان را به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از طریق زمامدارانی که با رضایت و رأی مستقیم یا غیر مستقیم آنان به‌گونه‌ای که توارث در آن دخالتی نداشته باشد، تعیین و آنان نیز اقتدارات معین قانونی خود را در یک مدت

محدود و تحت نظارت آنان اعمال می‌نمایند (مقیم، ۱۳۸۵: ۶۴).

گزاره‌ها و عناصری مطرح در تعاریفی که از جمهوری نقل شد را می‌توان این‌گونه برشمرد: (۱) انتخابی بودن رئیس حکومت از سوی مردم به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم؛ (۲) محدود و موقت بودن مدت ریاست حکومت؛ (۳) موروثی نبودن ریاست حکومت؛ (۴) مسئول بودن رئیس جمهور نسبت به اعمال خود (ارسطا، ۱۳۷۹: ۲۸).

در اندیشه بسیاری از اندیشمندان، حکومت جمهوری با محوریت قانون شکل می‌گیرد و نسبت روشن با صلح پایدار دارد. آقای کانت معتقد است که «حکومت جمهوری» نوع حکومتی است که در آن قانون، محور زندگی انسان‌هاست. این نوع حکومت، صلح پایدار جهانی را تضمین می‌کند. ایجاد حکومت جمهوری بر اساس یک قانون اساسی، حاکی از این است که افراد به حکم عقل عملی خود، یک قرارداد اجتماعی را پذیرفته‌اند. این نظام تبلور اراده عمومی همگان است. بنیادهای سه‌گانه‌ای که جمهوری بر آن‌ها استوار است، عبارتند از: اصل آزادی برای تمام اعضای جامعه به‌عنوان انسان، تعلق همه افراد به یک قانون واحد به‌عنوان اتباع، اصل برابری قانونی برای هر فرد به‌عنوان شهروند (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱۲۳). بر این اساس، در نظام جمهوری، مردم دارای ویژگی‌های سه‌گانه و مستقل‌اند؛ یعنی انسان بودن و بر خوداری از آزادی، تبعه بودن و وابستگی به قانون، شهروند بودن و برابری در مقابل قانون. در نظام جمهوری کانتی، دموکراسی نمایندگی حاکم است و قوای سه‌گانه اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی از یکدیگر تفکیک می‌شوند. در صورتی کشورها می‌توانند به صلح پایدار دست یابند که نظام سیاسی آنان جمهوری باشد (محمودی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

افغانستان با تجربه و پشت سر گذاشتن نظام‌های متنوع و مختلف سیاسی، شاهد جنگ‌ها و نزاع‌های خونین بر سر تصاحب قدرت و سرنگونی نظام‌های استبدادی موروثی و حکومت‌های دیکتاتوری بوده و از این رهگذر متحمل خساراتی جانی و مالی گردیده است. بدون شک، شکل و ماهیت نظام‌های سیاسی، از جمله عوامل مهم تنش، جنگ و بی‌ثباتی در افغانستان بوده است؛ از این رو، اولین ماده قانون اساسی افغانستان به مسئله «جمهوریت» در کنار عنصر اسلامیت اختصاص یافته، چنین مقرر شده است: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می‌باشد.» این ماده دلالت واضح و صریح دارد که شاکله اصلی نظام سیاسی مبتنی بر جمهوریت است. در چنین رژیم سیاسی، مشارکت مردم تمثیل می‌شود و در پرتو آن رضایت عمومی مردم به دست می‌آید. پس جمهوریت می‌تواند زمینه‌ساز و بلکه مکانیزم خوبی برای تحقق ثبات و صلح در جامعه محسوب شود. به همین جهت، جمهوریت از خطوط قرمز و غیر قابل تعدیل در قانون اساسی شمرده شده است: «اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام و نظام جمهوری اسلامی تعدیل نمی‌شوند.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده

بنابراین، اولین مؤلفه رسیدن به صلح دائمی و عادلانه، جمهوری بودن نظام سیاسی افغانستان است که اقبال مختلف مردم خود را در آن می‌بینند و به شیوه مستقیم و غیر مستقیم در قدرت سیاسی شریک‌اند؛ زیرا در حکومت جمهوری، اکثریت مردم کنترل سیاسی را اعمال می‌کنند، قدرت نهایی را در دست دارند و در موضوعات مهم سیاست ملی تصمیم می‌گیرند.

ب. اسلامیت

مقولهٔ جمهوریت و اسلامیت، گفتمان‌های زیادی را به خود اختصاص داده‌اند. اکنون این دو موضوع از فاکتورهای اصلی مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی و اجتماعی و حکومتی حداقل در برخی از کشورها، از جمله افغانستان، به‌شمار می‌روند. بر اساس برداشت دین‌مدارانه، میان اسلامیت و جمهوریت نه تنها تمایز جدی، بلکه پیوند تفکیک‌ناپذیر برقرار است. به لحاظ معنایی، اسلامیت نظام، معرف سامانی سیاسی - الهی است که بر انگاره‌ها و آموزه‌های اسلامی در باب حاکمیت استوار است. به عبارت دیگر، اسلامیت، به صورت مشخص، سازندهٔ نظام سیاسی است که شالودهٔ آن را آرمان‌های دینی و الهی شکل می‌دهند (نویسی، ۱۳۸۰: ۱۵۸).

امروزه، اسلام در کلیت خود، فارغ از قرائت‌ها و برداشت‌های متنوع و متفاوت از آن، به‌عنوان دین صلح و عدالت مطرح است و یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین نظام‌های سیاسی - حقوقی دنیا به‌شمار می‌رود. در متون دینی، اعم از آیات قرآن و احادیث، به مسئلهٔ صلح و واژگان هم‌معنای آن توجه و تأکید شایان صورت گرفته است. در ادبیات دینی، واژگان اسلام و صلح، دارای مفهوم و ریشهٔ مشترک می‌باشند که دارای ارتباط با یکدیگر بوده و در امتداد هم هستند و حتی از صلح به‌مثابهٔ اصل حاکم نیز یاد شده است: «در اسلام قاعدهٔ اصلی و پایه‌ای صلح است و در قرآن و سنت جنگ، به جز در شرایط خاص و استثنایی، تجویز نشده است» (مطهری، ۱۳۶۸: ۲۵).

موقف قانون اساسی در قبال نظام سیاسی و حقوقی، در اولین مادهٔ آن، به صورت واضح و صریح بیان شده است؛ به این معنا که نظام سیاسی و حقوقی افغانستان «جمهوری اسلامی» است. دین این نظام سیاسی، «دین اسلام» است. هیچ قانونی نمی‌تواند در مخالفت با «معتقدات و احکام اسلامی» قرار بگیرد (قانون اساسی، ۱۳۸۲: مواد ۱، ۲ و ۳). افزون بر آن، در جای جای قانون اساسی به موضوع اسلام و اسلامیت پرداخته شده است؛ از جمله در شرایط تشکیل حزب سیاسی در کشور، از عدم مخالفت با احکام اسلام نام برده شده است. «اتباع افغانستان حق دارند، مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند؛ مشروط بر این‌که: مرام‌نامه و اساس‌نامهٔ حزب، مناقض احکام دین مقدس اسلام

و نصوص و ارزش‌های مندرج این قانون اساسی نباشد...» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۳۵). نصاب تعلیمی باید بر مبنای احکام دین مقدس اسلام تدوین شود: «دولت نصاب واحد تعلیمی را بر مبنای احکام دین مقدس اسلام و فرهنگ ملی و مطابق با اصول علمی، طرح و تطبیق می‌کند و نصاب مضامین دینی مکاتب را بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در افغانستان، تدوین می‌نماید.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۴۵). به‌منظور حمایت از خانواده، از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مبین اسلام تأکید شده است: «خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد و مورد حمایت دولت قرار دارد. دولت به‌منظور تأمین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیر لازم اتخاذ می‌کند.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۵۴). اطاعت از دین مقدس اسلام و حمایت از آن، جزء الفاظ و موضوعات اصلی در متون مربوط به تحلیف رئیس‌جمهور، وزرا، اعضای ستره‌محکمه محسوب می‌شود (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۶۳، ۷۴ و ۱۱۹).

مطابق آنچه گفته شد، جمهوریت و اسلامیت نظام سیاسی افغانستان لازم و ملزوم یکدیگراند. به بیان دیگر، در افغانستان صلحی پایدار و دایمی است که نظام سیاسی آن مبتنی بر جمهوریت و اسلامیت باشد. پس اسلامیت، اصلی‌ترین بنیان صلح‌سازی در افغانستان به‌شمار می‌رود؛ زیرا اکثریت مطلق جمعیت و ساکنان این سرزمین را مسلمانان تشکیل می‌دهند و می‌بینیم که فرهنگ، آداب و رسوم اسلامی در این کشور حاکم است.

ج. انتخابات

انتخابات، مجموعه عملیاتی است که در جهت گزینش فرمانروایان یا تعیین ناظرانی برای مهار کردن قدرت تدبیر شده است. از این دیدگاه، انتخابات به‌معنای فنون گزینش و شیوه‌های مختلف تعیین نمایندگان است. ابزاری است که به‌وسیله آن می‌توان اراده شهروندان را در شکل‌گیری نهادهای سیاسی و تعیین متصدیان اعمال اقتدار سیاسی **میداخله داد** (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۸۴: ۳۰۰). چنان‌که در تعریف دیگر از این مقوله آمده است، انتخابات فرآیندی است که در جریان آن مردم رئیس‌جمهور، اعضای مجلس نمایندگان، رهبران احزاب سیاسی و دیگر نهادهای ممثل اراده جمعی را انتخاب می‌کنند. انتخابات فرصتی را فراهم می‌آورد که مردم به‌طور آزادانه و بدون هراس و فشار، برای تعیین سرنوشت سیاسی خود رأی می‌دهند و رهبران سیاسی خود را انتخاب می‌کنند (سرآمد و همکاران، ۱۳۹۲: ۵).

انتخابات، هم‌چون دیگر مؤلفه‌ها و فاکتورهای مطرح در مسئله صلح، از بنیان‌های اصلی ایجاد

صلح و ثبات دائمی به‌شمار می‌رود. انحصار قدرت و تصاحب سیاست، به‌شکل مورثی یا دیکتاتوری در همیشه تاریخ، از جمله عوامل اصلی پیدایش نزاع‌ها و جنگ‌ها در میان ملت‌ها و کشورها بوده و هست. این موضوع در تاریخ افغانستان بیشتر از دیگر کشورها سابقه خونین و تأسفبار دارد. اکنون نیز واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد که انگیزه‌های جنگ و ریشه ناامنی‌ها در کشور به مسئله قدرت و تصاحب آن برمی‌گردد. تلاش تمام مخالفان سیاسی و نظامی کسب قدرت و تصدی مناصب سیاسی‌اند.

اما انتخابات - چنان‌که گفته شد - بهترین مکانیزم انتقال قدرت سیاسی به افراد و نهادهای حقوقی است و هم‌چنین خوب‌ترین سازوکار تقسیم و توزیع قدرت و سیاست در میان شهروندان در نظام‌های جمهوری و دموکراتیک است. در پرتو انتخابات است که تمام اقشار واجد شرایط رأی یک جامعه می‌توانند به‌وسیله آن در تعیین سرنوشت سیاسی خود و انتخاب مدیران و رهبران سیاسی جامعه شرکت کرده و خواست و نظر خود را در امور جمعی متبلور سازند. این امر مهم و زمینه‌ساز صلح دائمی و عادلانه در مهم‌ترین سند تقنینی، یعنی قانون اساسی، به خوبی مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته و به‌صورت صریح، دقیق و جامع، سازوکار، موارد و شرایط آن انعکاس یافته است. انتخاب رئیس جمهور، اعضای ولسی جرگه، اعضای شورای ولایتی، اعضای شورای ولسوالی، اعضای شورای قریه، شاروال‌ها و اعضای مجالس شاروالی، از جمله مواردی هستند که توسط مردم از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم انتخاب می‌شوند. برای اداره و نظارت بر هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای عمومی مردم در کشور، مطابق احکام قانون کمیسیون مستقل انتخابات، تشکیل می‌گردد (قانون اساسی، ۱۳۸۲: مواد ۶۱، ۸۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۵۶).

بنابراین، از آن‌جا که انتخابات از ارکان اصلی دموکراسی دانسته می‌شود، در اجتماعی ساختن سیاست نقش اساسی دارد؛ به انسانی ساختن قدرت و سیاست کمک می‌کند؛ مهارکننده قدرت و سیاست محسوب می‌شود؛ به نظام سیاسی مشروعیت و مقبولیت می‌بخشد؛ زمینه انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را فراهم می‌سازد؛ برای جلوگیری از استبداد، دیکتاتوری و سوء استفاده برای قدرت محدودیت زمانی تعریف می‌کند؛ موجب توسعه و آسایش همگانی می‌گردد و می‌تواند از مهم‌ترین بنیان‌های صلح و مصالحه پایدار و عادلانه در کشور افغانستان به‌شمار رود.

د. حقوق بشر

حقوق بشر، مجموعه امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قوانین موضوعه است که افراد به اعتبار انسان بودن، در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت‌های

لازم از آن برخوردار می‌باشد (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۲). به‌طور کلی، حق‌های انسانی که گویا همان حقوق بنیادین و طبیعی انسان است، شامل حق‌ها، آزادی‌ها، مصونیت‌ها و منافع تمام انسان‌ها می‌شود؛ قطع نظر از تابعیت، جنسیت، مذهب، نژاد، زبان و طبقه اجتماعی؛ انسان از این نظر که انسان است، از آن‌ها برخوردار می‌باشد.

بدون شک، صلح پایدار بدون مبانی و ارزش‌های اصیل تحقق نخواهد یافت. از این جهت، هم ایجاد صلح و هم ثبات و دوام آن، منوط به تحقق حق‌های انسانی است؛ چنان‌که برخی می‌نویسند: «رعایت حقوق بشر نه تنها در تحقق صلح یک علت ایجاد می‌گردد؛ بلکه در تثبیت صلح نیز عامل اساسی است.» (رئسی، ۱۳۹۰: ۵۲).

صلح، فارغ از معنا و مصداق آن، در ادبیات کنونی حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک حق فردی و جمعی بشری در منظومه نسل سوم حقوق بشر مورد توجه قرار دارد. گاهی از نسبت حقوق بشر با صلح و تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر، تعبیرهای حقوقی و سیاسی ارائه می‌شود که گویا این دو اصطلاح نه تنها در تحقق یکدیگر در سطح زندگی جهانی بشر نقش دارند؛ بلکه لازم و ملزوم هم‌اند؛ به این معنا که رعایت حقوق بشر در جهان می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را تقویت نماید؛ همان‌گونه که صلح می‌تواند موجب تقویت رعایت حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و احترام به این حقوق و آزادی‌ها در سطح جهان گردد. از سوی دیگر، نقض حقوق بشر نیز به نوبه خود می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر اندازد؛ همان‌گونه که وجود تعارضات و جنگ‌ها می‌تواند موجب نقض جدی و شدید حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین گردد (طلایی، ۱۳۹۲: ۹۴).

یونسکو، سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد، استقرار صلح را منوط به تحقق کلیه حقوق انسانی و بشری می‌داند. این نهاد در بیست و هشتمین اجلاس خود در سال ۱۹۹۵ اعلام داشت که «آموزش صلح، حقوق بشر، دموکراسی، تفاهم بین‌المللی و تسامح و ارتقای حقوق بشر، دموکراسی و مقابله با تبعیض» از محورهای اساسی صلح‌اند.^۱ بر اساس آنچه یونسکو اعلام داشته است، می‌توان گفت که حقوق بشر پیش‌نیاز و شرط جدانشدنی صلح است؛ به هر میزان که موازین حقوق بشر ضمانت‌های قوی‌تر پیدا کند و در عمل رعایت شود، به همان میزان صلح بنیافته بر آن نیز پایدارتر و مستحکم‌تر خواهد بود. از سوی دیگر، هیچ صلحی بدون حقوق بشر حاصل نخواهد شد؛ چون حقوق بشر بخشی از صلح است و هر دو در یک گروه ارزشی ادغام شده‌اند و باهم پیوند ناگسستنی دارند.

در قانون اساسی از این بنیان مهم در تأمین صلح پایدار، در کنار دیگر مکلفیت‌های دولت، به

۱. یونسکو (1946 UNESCO)، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد.

صراحت نام برده شده است و حمایت از حقوق بشر یکی از وظایف اساسی دولت شمرده شده است: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۶). هم‌چنان دولت، منشور ملل متحد، معاهدات بین‌الدول، میثاق‌های بین‌المللی - که افغانستان به آن ملحق شده است - و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می‌کند. دولت به منظور نظارت بر رعایت حقوق بشر در افغانستان و بهبود و حمایت از آن، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را تأسیس می‌نماید. هر شخص می‌تواند در صورت نقض حقوق بشری خود، به این کمیسیون شکایت نماید. کمیسیون می‌تواند موارد نقض حقوق بشری افراد را به مراجع قانونی راجع سازد و در دفاع از حقوق آن‌ها مساعدت نماید (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۷، ۵۸).

هـ عدالت اجتماعی

اصل عدالت، به مثابه یک ارزش انسانی و اخلاقی، در همیشه تاریخ مورد توجه و تأکید اندیشمندان و ادیان در زیست جمعی بشر بوده است. به همین جهت، تأمین عدالت و مشارکت در یک جامعه سیاسی برای تمامی شهروندان و نیروهای سیاسی و کتله‌های اجتماعی آن، از اصول بنیادین صلح پایدار و از اساسی‌ترین رکن ثبات در جامعه به‌شمار می‌رود؛ بنابراین، در یک جامعه عادلانه، آزادی‌های برابر شهروندان امری مسلم فرض می‌شود و حقوقی که بر مبنای عدالت تضمین می‌شود، نمی‌تواند موضوع چانه‌زنی‌های سیاسی و بهانه‌ای برای منافع اجتماعی باشد (شستاک، ۱۳۸۰: ۵۰).

اما به لحاظ مفهومی، عدالت اجتماعی در یک رویکرد، به معنای رعایت تناسب، استحقاق‌ها و شایستگی‌ها در ساحت اجتماع است. در این تعریف، هر گروه و صنف و طبقه‌ای باید در جایگاه شایسته خویش جای گیرد و در پی جایگاه دیگران برنیاید. عدالت اجتماعی مبتنی بر احوال و افعال اعضای جامعه است و مرتبت هرکس بنا بر استحقاق و استعداد او تعیین می‌شود (بیات، ۱۳۸۷: ۳۷۶). تاریخ گواه این مدعاست که عدالت به صورت عام، آرمان و آرزوی بشریت بوده و هست؛ امری که ریشه در فطرت انسان داشته و جوامع برای دوام خود نیازمند آن هستند. هم‌چنان که عدالت اجتماعی به صورت خاص در همیشه تاریخ مورد توجه و تأکید اندیشمندان و عدالت‌خواهان بوده و هست.

عدالت اجتماعی بیش‌تر متوجه تقسیم عادلانه شانس‌های برابر است که به تقسیم ثروت‌های موجود و اقدامات دولتی برای دادن کمک‌های اجتماعی برای درهم شکستن ساختارهای طبقاتی، گسترش شانس‌ها و فرصت‌ها و کاهش میزان فقر ارتباط دارد. بر این اساس، برای عدالت اجتماعی پنج بُعد

اساسی مطرح است: ۱) جلوگیری از گسترش فقر و تلاش برای ریشه‌کن ساختن آن؛ ۲) افزایش شانس اجتماعی از طریق آموزش؛ ۳) افزایش شانس اجتماعی از طریق ایجاد فرصت‌های شغلی بیشتر و تقسیم متناسب‌تر درآمدها؛ ۴) توجه به نقش ویژه زنان؛ ۵) ایجاد امنیت اجتماعی از طریق برقراری نسبت عادلانه میان سطح درآمد و هزینه‌های اجتماعی مانند بهداشت و درمان و غیره (مهرداد، ۲۰۱۷: دویچه‌وله فارسی).

با توجه به مفهوم و ابعاد عدالت اجتماعی، از عدالت به‌مثابه عامل بنیادی در تحقق صلح دائمی یاد شده است؛ به این معنا که اگر در جامعه‌ای عدالت تحقق نیابد، نمی‌توان انتظار تحقق و استمرار صلح را داشت. در واقع، صلح برای پایدار ماندن، نیازمند ابتنا بر عدالت و فضیلت است (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۲). در مقدمه اساس نامه سازمان بین‌المللی کار^۱ نیز از عدالت اجتماعی به تهداب صلح جهانی تعبیر شده است: «صلح جهانی و پایدار فقط در صورتی برقرار خواهد شد که بر پایه عدالت اجتماعی استوار باشد.» از دیدگاه این اساس نامه، برقراری عدالت اجتماعی که نمودی از احترام به حقوق بشر و تحقق این حقوق می‌باشد، زمینه را برای صلح و امنیت فراهم می‌سازد و عدم وجود آن منجر به تعارض‌ها در سطح جهان می‌گردد (طلایی، ۱۳۹۲: ۹۵).

ریشه بسیاری از نزاع و کشمکش‌ها در میان ملت‌ها و شهروندان با یکدیگر، بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌هایی هستند که از سوی حاکمان و فرمانروایان بر مردم روا داشته می‌شوند. قانون‌گذار افغانستان با توجه به معضلات تاریخی و درک بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌های گذشته و مصایب بی‌شماری که بر مردمان این سرزمین از این ناحیه وارد شده است، دولت را به رعایت عدالت اجتماعی مکلف دانسته، چنین مقرر می‌دارد: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد.» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۶).

بنابراین، عدالت اجتماعی یکی از پیش‌شرط‌های اساسی تأمین صلح و ثبات در افغانستان است. صلح و امنیت بدون عدالت اجتماعی ممکن نیست. صلح پایدار و عادلانه زمانی تحقق می‌یابد که تسهیلات و خدمات عمومی، توزیع امکانات عامه و اموال عمومی مبتنی بر قانون در میان شهروندان به صورت برابر و مساویانه توزیع شود و همه اتباع به صورت برابر از خدمات عمومی که از سوی حکومت ارائه می‌شود، بهره‌مند و برخوردار شوند.

1. Preamble, The Constitution of the International Labour Organization, 1919.

و. فسادزدایی

فساد در لغت در معنای تباهی و ضد صلاح (فراهیدی، ۱۳۸۳: ۷/ ۲۳۱) و نیز به معنای شکستن به کار رفته است. برخی از اهل لغت گفته است: واژه «فساد» به معنای هرگونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است، کم باشد یا زیاد و نقطه مقابل آن صلاح است و این امر، در جان، بدن و اشیایی که از حد اعتدال خارج می‌شوند، تصور می‌شود (راغب، ۱۴۱۲: ۴۳۶). در جای دیگر نیز فساد به بیرون رفتن از حد اعتدال معنا شده است که با سوء استفاده از امکانات و منابع عمومی در جهت کسب منافع شخصی تبلور می‌یابد (ربیعی، ۱۳۸۳: ۲۹). فساد از لحاظ حقوقی، رفتار منحرف شده از ضوابط و وظایف رسمی در یک نقش عمومی است که بنا به ملاحظات خصوصی یا ملاحظات قومی و منطقه‌ای رخ می‌دهد (هیود، ۱۳۸۱: ۴۷۵).

فساد معمولاً از سوی دو طیف سیاسی و اداری ارتکاب می‌یابد: یکی، مجموعه مفاسدی است که از سوی نخبگان سیاسی، کارمندان عالی‌رتبه و مقامات ارشد دولت‌ها سر می‌زند. دیگری، مجموعه مفاسدی است که از سوی کارمندان پایین‌رتبه و میانی صورت می‌گیرد؛ اما به لحاظ ابعاد، فساد دارای اقسام و گونه‌های مختلفی می‌باشد:

۱) فساد اقتصادی؛ یعنی اعمال و رفتاری غیر قانونی که باعث ازدیاد ثروت، دارایی‌ها و شکاف عمیق طبقاتی در جامعه می‌گردد و اختلال در نظم اقتصادی را در پی دارد. ۲) فساد اداری؛ شامل کم‌کاری، کاغذبازی، اهمال، دیوان‌سالاری، سوء استفاده از قدرت، وظیفه یا موقف، ارتشا و اختلاس می‌شود. ۳) فساد سیاسی؛ شامل انحراف و یا تخلف از نرم‌ها، هنجارهای رسمی و مدون، اصول اساسی اخلاقی و مقررات دولتی یا سوء استفاده از قدرت دولتی و آگذاشته شده، به وسیله رهبران سیاسی برای کسب منافع خصوصی و شخصی با هدف افزایش قدرت و ثروت می‌شود. ۴) فساد فرهنگی؛ مشتمل بر هر فعل یا ترک فعل که باعث مخدوش کردن یا ایراد صدمه به باورها و ارزش‌ها و اعتقادات جامعه گردد (محمدنبی، ۱۳۸۰: ۲۳/ هیود، ۱۳۸۱: ۲۴).

با توجه به مفهوم فساد و گونه‌های آن، می‌توان جنگ و نزاع، ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی را در کنار دیگر موضوعات، از مصادیق اصلی فساد در جامعه شمرد. چه بسا در سایه فسادهای یادشده و ملاحظات فراقانونی مدیران و کارمندان عالی‌رتبه دولتی در عرصه‌های سیاسی، اداری و اقتصادی، منازعاتی سخت و جنگ‌های خونین به وجود می‌آیند و زندگی آرام و مسالمت‌آمیز را از جامعه و شهروندان می‌گیرند. در نظام حقوقی افغانستان بیش‌ترین حوزه فساد مربوط به جرایم فساد اداری است؛ البته، فساد اداری در مفهوم عام خود شامل عرصه‌های دیگر فساد نیز می‌شود. با وجودی که فساد اداری یک پدیده

غیر قانونی و ضد ارزش‌های دینی و اخلاقی است؛ اما یکی از شایع‌ترین و متداول‌ترین رفتار جرمی است که در بسیاری از جوامع، مخصوصاً در کشورهای عقب‌مانده و پسا جنگ، از جمله افغانستان، وجود دارد.

جرایم فساد اداری که شامل جرایم اداری و جرایم وظیفه‌ای می‌باشد، مطابق مواد مختلف از کد جزا و ماده ۵ قانون مبارزه با فساد اداری، عبارتند از: رشوت، اختلاس، سوء استفاده از نفوذ، سوء استفاده از وظیفه یا موقف، افزایش غیر قانونی دارایی، تزویر، اخاذی و رویه سوء مؤظفین خدمات عامه در برابر افراد، انتحال وظایف و القاب، محو یا شکستادن مهر، سرقت و تلف کردن اوراق و اسناد رسمی، ممانعت از تطبیق عدالت، پول‌شویی، غصب زمین و اموال غیر منقول، جرایم علیه آثار تاریخی یا فرهنگی، جرایم علیه معادن، نفت و گاز (کد جزا، ۱۳۹۶: مواد مختلف/ قانون مبارزه با فساد اداری، ۱۳۹۷: ماده ۵).

به همان میزانی که فساد به صورت عام و فساد اداری به صورت خاص، زمینه بی‌ثباتی و تزلزل پایه‌های حکومت را فراهم می‌سازد و سبب خیلی از جنگ‌ها و منازعات می‌شود، به همان پیمانه، مبارزه و مقابله با فساد و فساد اداری، از مؤلفه‌های اصلی شکل‌گیری صلح دوام‌دار، تأمین عدالت و زمینه‌ساز آن است. بیش‌ترین بی‌عدالتی، نقض قانون و ضایع شدن حقوق شهروندی در کشور از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی به خاطر وجود فساد در لایه‌های مختلف ادارات، محاکم و سایر نهادهای دولتی صورت می‌گیرد. این مسئله خود زمینه ناامنی، نزاع و حتی درگیری‌های مسلحانه و جنگ‌های دوام‌دار را فراهم می‌سازد.

قانون‌گذار در قانون اساسی، در کنار دیگر وظایف حکومت، مبارزه با فساد اداری را نیز از مهم‌ترین مکلفیت‌های حکومت بر شمرده، چنین مقرر می‌دارد: «حکومت دارای وظایف ذیل می‌باشد؛ تعمیل احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله‌های قطعی محاکم؛ حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین‌المللی؛ تأمین نظم و امن عامه و از بین بردن هرنوع فساد اداری...» (قانون اساسی، ۱۳۸۲: ماده ۷۵).

در راستای حمایت از ارزش‌های مندرج قانون اساسی در جهت مبارزه با فساد اداری، گام‌های نسبتاً ارزشمند از سوی حکومت وحدت ملی در بخش تقنینی برداشته شده است؛ از جمله در کنار تصویب قوانین زیاد و جرم‌انگاری رفتارها و عناوینی زیاد و مختلف در کد جزا، به عنوان جرایم فساد اداری، دو قانون خاص به نام‌های «قانون مبارزه با فساد اداری» و «قانون حمایت از اطلاع‌دهندگان جرایم فساد اداری» نیز تدوین و تصویب شده است.

بنابراین، تلاش برای از بین بردن هر نوع فساد از ادارات و نهادهای سیاسی کشور می‌تواند گامی مهم برای ایجاد و استقرار صلح دائمی به‌شمار رود. ریشه کردن فساد از نهادهای عدلی و قضایی کشور و فسادزدایی از نهادهای امنیتی و دفاعی، به‌صورت قطع، تأمین‌کنندهٔ عدالت که از شرایط اصلی صلح و ثبات پایدار است، می‌باشد.

نتیجه‌گیری

پذیرش قانون اساسی و تطبیق احکام، آموزه‌ها و ارزش‌های مندرج در آن، پیش‌نیاز اصلی و زمینه‌ساز تحقق صلح پایدار و عادلانه در افغانستان است. مکانیزم‌ها و تضمینات مطرح در قانون اساسی، حقوقی‌ترین، سیاسی‌ترین و منطقی‌ترین مؤلفه‌های صلح‌ساز و عامل استقرار ثبات و امنیت به‌شمار می‌رود؛ لذا هر نوع توافقات سیاسی خارج از چارچوب قانون اساسی، در هر قالبی که باشد، نمی‌تواند به تحقق یک صلح دائمی و عادلانه بیانجامد. مطالعه و ارزیابی منصفانه و تحقیق موشکافانه از گذشتهٔ افغانستان نشان می‌دهد که جنگ‌ها، ناامنی‌ها، بی‌ثباتی‌های طولانی‌مدت تاریخی در این کشور، ریشه در بی‌عدالتی‌ها، تبعیض‌ها، انحصارگرایی‌ها و نقض حق‌های بشری دارد که از سوی نظام‌های سیاسی استبدادی و حاکمان وقت بر شهروندان این سرزمین به‌صورت گسترده و ظالمانه روا داشته شده‌اند.

بنابراین، بهترین و اصلی‌ترین مُدل و چارچوب حقوقی و سیاسی که می‌توان در پرتو آن، به صلح دائمی و عادلانه دست یافت، همان بنیان‌های مندرج در قانون اساسی افغانستان است. نظامی مبتنی بر جمهوریت و اسلامیت به‌عنوان بهترین چارچوب شکلی و محتوایی یک نظام سیاسی؛ تحقق حقوق بشر به‌منزلهٔ اصلی‌ترین آموزه‌ها برای احترام به کرامت انسانی؛ برگزاری انتخابات به‌مثابهٔ خوب‌ترین مکانیزم برای انتقال قدرت و مشارکت مردم؛ رعایت عدالت اجتماعی به‌هیئت شاه‌بیت قواعد زیست‌جمعی؛ محور هر نوع فساد از نهادهای سیاسی و اداری به‌عنوان کلیدی‌ترین اقدام در جهت نهادینه‌سازی ارزش‌هایی؛ چون: عدالت و برابری، شهروندی و حکومت‌داری خوب، برخی از این مؤلفه‌ها و گزاره‌هااند.

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۶۶)، دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، تهران، انتشارات مروارید.
۲. ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق.)، لسان العرب، بیروت- لبنان، ناشر: دار صادر.
۳. الفراهیدی، الخلیل بن احمد (۱۳۸۳)، العین، قم، انتشارات اسوه.
۴. بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۷)، فرهنگ واژه‌ها (درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر)، تهران، انتشارات سمت.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۴)، ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش.
۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۲)، لغت‌نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. راغب، حسین بن محمد (۱۴۲۴ق.)، المفردات، دمشق، دارالقلم.
۸. راهی، سعیدمراد (۱۳۸۹)، اصول و فنون مذاکره، کابل، مطبوعه بهیر.
۹. ربیعی، علی (۱۳۸۳)، زنده‌باد فساد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۰. ساعده نادر (۱۳۹۰)، حق بر صلح عادلانه، تهران، مجمع جهانی اسلامی.
۱۱. سرآمد، محمدحسین و همکاران (۱۳۹۲)، دست‌نامه آموزشی انتخابات، کابل، شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر.
۱۲. شستاک، جروم، جی. (۱۳۸۰)، بنیان‌های فلسفی حقوق بشر، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، مجموعه حقوق بشر (نظریه‌ها و رویه‌ها)، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۳. فاستر، مایکل، ب (۱۳۵۸)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد ۱، قسمت‌های ۱-۲)، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۴. قاضی شریعت‌پناهی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان.
۱۵. قرشی، سید علی‌اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران، ناشر دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. کویره، الکساندر (۱۳۶۰)، سیاست از نظر افلاطون، ترجمه امیرحسین جهاننگلو، تهران، انتشارات خوارزمی.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، سیری در سیره نبوی، تهران، انتشارات صدرا.
۱۸. معین، محمد (۱۳۹۰)، فرهنگ فارسی معین، تهران، ناشر مؤسسه انتشارات امیر کبیر.
۱۹. مقیمی، غلام‌حسن (۱۳۸۵)، مشروطیت، جمهوریت، اسلامیت، تهران، نشر معناگرا.
۲۰. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴)، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تهران، نشر میزان.
۲۱. هیوود، پل (۱۳۸۱)، فساد سیاسی، ترجمه محمد ظاهری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۲. ارسطا، محمدجواد (۱۳۷۹)، «جمهوریت و اسلامیت»، مجله بازتاب اندیشه، شماره ۸.
۲۳. اشرافی، داریوش (۱۳۹۳)، «تفسیر جدید از صلح و امنیت بین‌المللی و تأثیر آن بر مفهوم حاکمیت ملی»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال پانزدهم، شماره ۴۲.
۲۴. جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۶)، «بررسی و تبیین مقوله صلح در نظریه مدینه المسأله (شهر صلح) فارابی و نظریه صلح پایدار کانت»، مجله جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره ۳.
۲۵. رئیسی، لیلا (۱۳۹۰)، «رابطه متقابل حقوق بشر و صلح»، فصلنامه ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهر کرد،

- شماره ۲۰-۲۱.
۲۶. صادقی، زهرا (۱۳۸۸)، «تبیین دو مفهوم صلح و عدالت و جایگاه آن در سیاست خارجی دولت نهم»، نشریه راهبرد توسعه، شماره ۱۷.
۲۷. فرهاد طلایی و فرزانه پورسعید (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر متقابل حقوق بشر و صلح بر یکدیگر»، مجله حقوق بشر، سال هشتم، شماره ۱ و ۲.
۲۸. کریمی، غلام‌رضا (۱۳۹۰)، «ارتباطات فرهنگی بین‌المللی و تأمین امنیت جهانی»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱، شماره ۲.
۲۹. محمودی، سید علی (۱۳۸۵)، «صلح پایدار کانت و بازتاب آن در جهان امروز»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۰.
۳۰. مهدی، براتعلی‌پور (۱۳۹۴)، «صلح پایدار و عدالت سیاسی جهانی»، مجله سیاست جهانی، شماره ۱۱.
۳۱. محمدنی، حسین (۱۳۸۰)، «فساد اداری و مبارزه با آن از نظر سازمان ملل متحد»، مجله وکالت، شماره ۹.
۳۲. میرمحمدی، معصومه سادات (۱۳۹۰)، «مقایسه صلح پایدار در اندیشه انسان محور کانت و صلح عادلانه در اندیشه متفکران شیعی»، مجله معرفت ادیان، سال دوم، شماره ۴.
۳۳. نوایی، علی‌اکبر (۱۳۸۰)، «اصلاح‌طلبی در بستر اسلامیت و جمهوریت»، مجله پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، شماره ۲۸.
۳۴. یزدانی، عنایت‌الله و محبوبه فرهنگ (۱۳۹۴)، «نقش سازمان‌های فرهنگی در تأمین صلح جهانی مطالعه موردی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی»، مجله روابط فرهنگی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، شماره ۲.
۳۵. ج. قوانین و کنوانسیون‌ها
۳۶. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲، جریده رسمی شماره ۸۱۸، وزارت عدلیه.
۳۷. کد جزای افغانستان، ۱۳۹۶، جریده رسمی شماره ۱۲۶۰، وزارت عدلیه.
۳۸. قانون مبارزه با فساد اداری، ۱۳۹۷، جریده رسمی شماره ۱۳۱۴، وزارت عدلیه.
۳۹. قانون حمایت از اطلاع‌دهندگان جرایم فساد اداری، ۱۳۹۷، جریده رسمی شماره ۱۳۱۴، وزارت عدلیه.
۴۰. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸ م.
۴۱. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ۱۹۶۶ م. تأسیس ۱۳۹۴
۴۲. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، ۱۹۵۳ م.
۴۳. منشور افریقای حقوق بشر، ۱۹۹۵ م.
۴۴. کنوانسیون امریکایی حقوق بشر، ۱۹۷۸ م.
۴۵. فرزام، عبدالاحد، «صلح بدون حقوق بشر پایدار نیست»، روزنامه هشت صبح، شماره ۲۲۱۸، ۳۰ سنبله ۱۳۹۴.
۴۶. یونسکو، UNESCO 1946، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد <https://cn.unesco.org>
۴۷. مهرداد، بهمن، «روز جهانی عدالت اجتماعی»، دوپجه‌نوله فارسی (20/2/2017) <https://p.dw.com/p/2xuxc>